

تاسیان

خانه دل تنگِ غروبی خفه بود
مثل امروز که تنگ است دلم

پدرم گفت چراغ
و شب از شب پر شد
من به خود گفتم یک روز گذشت
مادرم آه کشید
زود برخواهد گشت

ابری آهسته به چشمم لغزید
و سپس خوابم برد.
که گمان داشت که هست این همه درد
در کمینِ دلِ آن کودک خرد

آری آن روز چو می‌رفت کسی
داشتم آمدنش را باور
من نمی‌دانستم
معنی هرگز را
تو چرا بازنگشتی دیگر؟

آه ای واژه شوم
خو نکرده‌ست دلم با تو هنوز
من پس از این همه سال
چشم دارم در راه
که بیایند عزیزانم، آه!

هوشنگ ابتهاج (۱۳۰۶)

سروده شده در سال ۱۳۷۵

تاسیان tasian : غم و اندوه ناشی از فقدان یا خالی ماندن جای یک عزیز یا دوست
(واژه‌نامه گویش گیلکی، احمد مرعشی)
تاسیدن tasidan : احساس اشتیاق به شهر و کشور یا شخصی به هنگام مسافرت
(فرهنگ فارسی، محمد معین)